

أعوذُ بالله من الشيطانِ الرجيم  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ  
وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

فَقَالَ

: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ.  
فَإِنْ أُرِدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يَفْهَمَكَ.  
امام صادق عليه السلام به «عنوان بصرى» می فرماید:

ای اباعبدالله! کنیه او اباعبدالله بود علم به فراگیری و یادگرفتن نیست، علم نوری است که  
واقع می شود در قلب کسی که خدا بخواد او را هدایت کند. اگر دنبال علم و نور هستی اولاً در نفس  
خود حقیقت عبودیت را جستجو کن و خودت را در مرتبه عبودیت و مقام عبد قرار بده و سپس علمی  
را طلب کن که آن علم را همیشه استعمال کنی. از خدا همیشه طلب فهم کن، خدا هم به تو می فهماند  
و اگر از غیر خدا طلب فهم کردی از فهم خبری نیست.<sup>۱</sup>

حال اگر خدا نخواهد کسی را هدایت کند پس او نور ندارد؛ خدا نور و مولد علم است، ولی  
کسی که در مقام هدایت نیست هرکسی می خواهد باشد آنچه در قلب او است و از او تراوش می کند

---

<sup>۱</sup> واقعاً می توانم بگویم این عبارات های امام صادق علیه السلام اعجاز است. یعنی این عبارات را کسی غیر از امام  
علیه السلام نمی تواند بیان کند. ببینید حضرت چطور این کلمات را ترکیب می کند!

ظلمت است. اگر اسم خدا یا امام زمان را بیاورد این خدا و امام زمان ظلمت است. اگر پیغمبر و علی بگوید، این پیغمبر و علی نیست، بلکه ابوبکر و معاویه است؛ چون آن علی، علی است که از او نور تراوش کند و منتشر شود. اگر از علی ظلمت منتشر شود، آن دیگر علی نیست؛ علی نورانی، علی بن ابی طالب است. علی غیر نورانی معاویه، عمروعاص، یزید و افراد ظلمانی هستند. افرادی که فقط اسمشان علی است که علی نمی‌شوند.

در فقره اوّل، امام صادق می‌فرماید: «علم با فراگیری نیست.» برخلاف تصور ما که خیال می‌کنیم علم مقدماتی لازم دارد و انسان باید برای تحصیل علم در هر فنّ و مهنه‌ای، به مدرسه و مکتب و نزد استاد برود، در اینجا حضرت، علم را جدای از تعلّم می‌داند. عبارات بسیاری در آیات قرآن و احادیث داریم که مردم را به علم ترغیب می‌کند و به‌طور کلی سعادت را در علم و یقین قرار می‌دهد.<sup>۱</sup> در مکتب اسلام

عبارات «بیا و بعد ببین!» و «فعلاً بیا، بعد می‌بینی» راه و جایی ندارد.

یکی از دوستان سؤالی را مطرح کردند، در جواب گفتم: در حالات حسن صباح می‌خواندم ایشان خیلی فرد زیرکی بود و با ترندهایی مردم را به دور خودش جمع کرده بود، البته بعضی کارهایش هم واقعیت داشت روزی سوار کشتی بود که طوفان شد. به عرشه آمد و رو به مردم گفت: خاطر همه شما جمع باشد، به من الهام شده این کشتی به سلامت به ساحل می‌رسد. رفیق و محرم سرّی داشت، گفت: من که تو را می‌شناسم، این فریب و دغل و کلک برای چیست؟

گفت: از دو حال خارج نیست؛ اگر همه زنده به ساحل رسیدیم همه مرید من می‌شوند و

<sup>۱</sup> رجوع شود به "الکافی، ج ۱، ص ۳۰-۷۱ (باب فضل العلم)".

نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۴۴: فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَىٰ غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَىٰ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ.

تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۶۱: الْعَمَلُ بِلَا عِلْمٍ [بِغَيْرِ عِلْمٍ] ضَلَالٌ؛ لَنْ يَصْفُوَ الْعَمَلُ حَتَّىٰ يَصِحَّ الْعِلْمُ؛ لَنْ يَزُكُوَ الْعَمَلُ حَتَّىٰ يَقَارَنَهُ الْعِلْمُ؛ لَا خَيْرَ فِي الْعَمَلِ بِلَا عِلْمٍ؛ لَا خَيْرَ فِي الْعَمَلِ إِلَّا مَعَ الْعِلْمِ؛ قَدَّرْتُمْ أَنْ تَقْطَعُوا وَفَكَّرْتُمْ أَنْ تَطِيقُوا وَتَبَيَّنْتُمْ ثُمَّ اغْمَلُوا.

الکافی، ج ۷، ص ۴۰۷: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْقُضَاءُ أَرْبَعَةٌ ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَوَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ رَجُلٌ قَضَىٰ بِجَوْرِ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَىٰ بِجَوْرِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَىٰ بِالْحَقِّ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَىٰ بِالْحَقِّ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ؛ ج ۱، ص ۴۴: عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ عَمِلَ عَلَىٰ غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يَفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يَصْلِحُ.

می فهمند الهام بوده است، اگر هم همه با هم مردیم و به ساحل نرسیدیم کسی نیست جلوی من را بگیرد و از من بازخواست کند.

در مرام و مکتب درویشی و صوفیانه از این مطالب «آقا بیا بعد می بینی، فعلاً اینجا سرت را بالا نکن، اینجا نباید حرف زد، بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست!» و امثال ذلک از این ترهات و مطالب گول زننده و تعابیر فریبنده خیلی زیاد است.

ولی پیغمبر هیچ وقت مردم را فریب نداد. امیرالمؤمنین هیچ وقت مردم را گول نزد. همیشه می گفتند مکتب و مرام ما نقد است. این کار را انجام بدهید، نتیجه اش را هم خودتان خواهید دید. در قرآن کریم، جهنم و بهشت نقد است، نسبه نیست.<sup>۱</sup>

شب عاشورا امام حسین علیه السلام به عمر سعد فرمودند: بیا نزد من، من بهشت را برای تو تضمین می کنم. این بخت برگشته می گوید: بهشت تو نسبه است ولی حکومت ری نقد است. حضرت نفرین کردند امیدوارم که به حکومت ری نرسی و در فراشت تو را به قتل برسانند.<sup>۲</sup>

در حالی که این احمق نمی داند اصلاً نیاز نیست حضرت به او بگویند من بهشت را برای تو تضمین می کنم، خود امام حسین که نقد جلوی او نشسته است. آدم نادان! تمام هشت مرتبه بهشت سر مویی از موها و یا ناخن امام حسین هم نمی شود. متنها حضرت نمی خواهد به خود نسبت دهد و به خود بگیرد. حضرت می فرماید: از من آدم صادق الوعدتر سراغ نداری، بیا من بهشت را برایت تضمین می کنم؛ معلوم است وقتی امام حسین یا جدش پیغمبر این طور بفرمایند، کدام ملک جرئت دارد در قبال

---

<sup>۱</sup> از جمله آیاتی که دلالت بر تحقق بالفعل بهشت و جهنم و مشاهده آنها در دنیا می کند آیات ذیل می باشد:

سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۵۴: ﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾

سوره تکوین (۱۰۲)، آیات ۵ و ۶: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ سوره یس

(۳۶)، آیه ۱۳: ﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ﴾

سوره نوح (۷۱)، آیه ۲۱: ﴿قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا

خَسَارًا﴾

جهت اطلاع بیشتر راجع به تحقق بالفعل بهشت و دوزخ در دنیا به "معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۸۷-۱۰۰؛ مهرتابان، ص ۳۵۸" رجوع شود.

<sup>۲</sup> مقتل الحسين عليه السلام (للخوارزمي)، ج ۱، ص ۳۴۷-۳۴۸؛ الفتوح، ج ۵، ص ۹۲-۹۳؛ مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، ج ۳، ص ۴۸۱-۴۸۲.

حضرت عرض اندام کند. آیا به حکومت ری رسید؟ امام حسین و بهشت او نقد است و خودش هم شب عاشورا به همه نشان داد و هرکسی مراتب خود را دید.<sup>۱</sup>

اما این بیچاره بخت برگشته به وعده ابن زیاد شراب‌خوار، غره شد و بعد از عاشورا وقتی نزد ابن زیاد رفت، ابن زیاد به او گفت صورت حکم حکومت ری را

---

<sup>۱</sup> الخرائج، ج ۲، ص ۸۴۷-۸۴۸.

که برای تو نوشته بودم به من بده، گرفت و پاره کرد؛<sup>۱</sup> عمر سعد هم دیوانه شد. بعد از آن داخل خانه می شد نمی توانست طاقت بیاورد، بیرون می آمد، کارش همین بود. بعد هم در زمان انقلاب، مختار در همان فرارش او را کشت.<sup>۲</sup> کدام نقد بود، کدام بهشت بود؟

خدا که به این راحتی عقل را در اختیار انسان قرار داده، چرا از آن درست استفاده نکند؟ حساب دو، دو تا چهار تاست، به لشکر امام حسین نگاه کند و ببیند چه کسانی هستند، به لشکر یزید هم نگاه کند و ببیند چه کسانی هستند، هر دو طرف را ببیند. شب عاشورا آنها شرب خمر می کردند، اینها نماز شب می خواندند. به خاطر دیدن این مسائل از دو طرف بود که بعضی از افراد شب عاشورا به امام حسین ملحق شدند؛<sup>۳</sup> یعنی دیدند پیروان فردی که ادعای خلافت دارد شرب خمر می کنند و می خواهند پسر پیغمبر را بکشند و آن طرف صدای قرآن و نماز و مناجات است! اگر هیچ چیز را هم نبیند همین را که می بیند؛ خدا نکند قضایا برای انسان برگردد، آن وقت انسان حق را باطل و باطل را حق می بیند. اگر دقت کنیم به این نکته می رسیم!

در مکتب اسلام و تشیع هر جا صحبت از این است که علم و عقل کنار برود و ظن و تخمین جای آن بیاید، بدانید آنجا باطل است و هیچ شک و شبهه ای در خلاف بودن آنجا وجود ندارد. مکتب امام صادق مکتب علم و یقین است.

زمانی راجع به قضیه ای با شخصی صحبت می کردم؛ به او گفتم: جواب این قضیه چیست؟

---

<sup>۱</sup> الکامل، ج ۴، ص ۹۳؛ مقتل الحسین علیه السلام (لأبو مخنف الأزدي)، ص ۲۳۶، پاورقی.

<sup>۲</sup> الأمالی (للطوسی)، ص ۲۴۳؛ الأخبار الطوال، ص ۳۰۱.

<sup>۳</sup> مثیر الأحزان، ص ۵۲؛ اللهوف، ص ۵۷.

گفت: شاید مسئله این طور باشد!

گفتم: من از شما «شاید» نخواستم، گفتم جواب چیست؟ شاید و احتمال را که خودم هم بلد هستم، جواب سؤال من «ممکن است، شاید، احتمال دارد» نیست. به من بگو جواب حرف شما به این دلیل این است. آیات و روایات را ببینید، در مکتب امام صادق علیه السلام «شاید، محتملاً، ممکن است» نداریم!

در آیات قرآن می بینیم که نقطه ضعف در حرکت اجتماعی مردم را متابعت از ظن می داند. **(وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ)**؛<sup>۱</sup> متابعت اکثر مردم از ظن است نه اینکه ظن در بعضی موارد کفایت از حق می کند، اصلاً در هیچ مرحله ای و به هیچ وجهی، ظن متابعت و دنباله روی از حق نمی کند، به حق نمی رسد و بی نیاز نمی کند.

نود و نه درصد بدبختی ها، مسائل، خلاف ها، تشویش ها و فجایعی که در دنیا اتفاق می افتد، بر اساس ظن است. شما در طرز تفکر، صحبت و رفتارها چند درصد کار اشخاص را بر اساس علم ارزیابی می کنید؟ فلانی با فلان کس قهر کرده چون فلان مطلب را به او گفته، ولی وقتی تحقیق می شود اصلاً چنین چیزی نبوده است؛ بعد بر این اساس اختلافات و جدایی ها شکل می گیرد، درحالی که مطلب، چیزی بوده و چیز دیگری برداشت کرده اند.

تمام مسائلی که بشریت در دنیای امروز به آن مبتلاست به خاطر این است که این اصل مهم انسانی، فطری، عقلایی و اسلامی را رعایت نمی کند. حرفی را از شخصی می شنود، اما نصف آن را نمی شنود، بعد می گوید به من اهانت کرده است. حرفی از شخصی می شنود منظور او را نمی فهمد، حمل بر مسئله خلاف می کند، پس اهانت می کند.

بنده چندی پیش مسئله ای را مطرح کرده بودم که منظورم مطلب دیگری بود؛

---

<sup>۱</sup>سوره یونس (۱۰) آیه ۳۶.

از قول من به شخصی که در یکی از شهرستان‌های دور است گفتند آقا این قضیه را راجع به شما گفته است!

اصلاً شما از من شنیدید که راجع به این شخص چنین حرفی بزنم؟ ببینید! خود ما هم به این قضایا مبتلا هستیم، سراغ مردم نرویم. من مطلبی را نقل می‌کنم، شما مطلبی را نقل می‌کنید، اسم شخص خاصی را نمی‌خواهم بیاورم، بعد مخاطب بر اساس ذهنیات و بعضی قرائن تشخیص می‌دهد، منظور فلان آقا است، و بعد نقل می‌کند. شما که نشنیدید! اگر آن آقا می‌خواست خودش می‌گفت، چرا تهمت می‌زنی؟ تهمت حرام است. بعد هم اسم خودمان را سالک می‌گذاریم.

تمام اختلافات و نابسامانی‌های جوامع بشری، جوامع شیعه و جمع خودمان فعلاً به مردم کار نداریم به خاطر پیروی از ظن است. مرور کنیم و ببینیم ما چند درصد از بنای حیات اجتماعی و شخصی خودمان را بر علم و چند درصد را بر ظن و تخمین، می‌گذاریم.

معنی مراقبه‌ای که مرحوم آقا و بزرگان سیر و سلوک همیشه به دوستان و تلامذه خود توصیه می‌کردند، این است که در کارهای روزمره عبرت بگیریم. مراقبه این است که فرض کنید خدا کامپیوتری در وجود شما گذاشته و کارها و صحبت‌هایی را که از صبح تا شب انجام می‌دهید، در پرونده و نواری ضبط می‌کند. شب موقع خواب این نوار را باز کنید و کارهای خود را از قبل اذان صبح که برای نماز بلند می‌شوید و با زن و بچه‌ها حرف می‌زنید، در ارتباط با آنها چه برداشتی دارید، در ارتباط با شریک چه چیزهایی گفتید، در ارتباط با رفیق، در تاکسی و خیابان با افراد مختلف، همین‌طور تا شب موقع خواب مدّ نظر قرار دهید، بر این مسائل مرور کنید و اینها را بازرایی و ارزیابی کنید، ببینید چند درصد آن بر اساس علم و چند درصد آن بر اساس توهم بوده است؛ نسبت به توهم‌ها تصمیم بگیرید و اقدام کنید و نسبت به تخیلات بازمینی کنید. این معنای مراقبه است!





مراقبه یعنی درست فکر کردن، درست اندیشیدن، درست گفتن و کاری را درست انجام دادن. قرآن می گوید: ظنّ به هیچ وجه من الوجوه کفایت از علم نمی کند.<sup>۱</sup>  
اسلام و امام صادق علیه السلام ما را به سوی علم حرکت می دهند. امام در اولین کلام به «عنوان بصری» می فرماید:

«یا ابا عبد الله! لیس العلم بالتعلم؛

علم به تعلم نیست.» علم یعنی یقین و تعلم یعنی یادگرفتن و فراگیری.

خدا مرحوم حاج هادی ابهری را رحمت کند، خدا در وجود ایشان به واسطه توسلات و صدق نیت و خلوصی که داشت، نوری قرار داده بود. مرحوم آقا می فرمودند: «در قلب حاج هادی نوری است که ممیز بین حق و باطل است.» البته این نور شدت و ضعف دارد. ایشان سواد نداشت، حتی یک کلمه نمی توانست بخواند یا امضاء کند و به جای امضاء مهر درست کرده بود ولی مرد زنده دلی بود.

یک دفعه به او گفتم: حاج هادی! شب ها که به جلسات شاگردان مرحوم آقای انصاری می آیی، با این بی سوادی چطور آدرس را پیدا می کنی؟ گفتم: وقتی از تاکسی پیاده می شوم بو می کشم، هر جا که بو می آید همان جا می روم. این علم است که البته مراتبی دارد.

دفعه دیگری از او سؤال کردم که: گفتم بو می کشم، امشب هم به این صورت آمدی؟

گفتم: نه، امشب کبوتری در جلوی من راه افتاد، به هر طرف که رفت من هم به دنبال او حرکت کردم تا به بام این منزل نشست، من در زدم و در را باز کردند.

ایشان آدمی بود که کلک را از راست تشخیص می داد، خیلی هم رک بود و همین یکی از عیب هایش بود. دانشگاه ندیده بود، روانکاوی و روانشناسی هم

---

<sup>۱</sup> سوره نجم (۵۳) آیه ۲۸؛ سوره یونس (۱۰) آیه ۳۶.

نخوانده بود و تجربه علمی و بالینی هم نداشت. اما وقتی شخص صحبت می‌کرد، با همان اصطلاحاتی که مخصوص خودش بود به او می‌گفت: ای کلک! ای منافق!

روزی در مجلسی که مملو از اعظم و روحانیون سرشناس طهران بود شخصی از بستگان نزدیک ما که از مرحوم آقا بزرگ‌تر بود رو به حاج هادی ابهری می‌گوید: حاج آقا چُخ مُخلصیم! مرحوم حاج هادی در حضور همه، مثل مرحوم فلسفی و مرحوم سید احمد خوانساری در جواب می‌گوید: چُخ دروغ می‌گویی! بعد به او می‌گوید: ثابت کنم دروغ می‌گویی؟ که مرحوم آقا به او اشاره می‌کند که سکوت کند.

می‌گفت: از میان علماء و مراجع در مرحوم سید عبدالهادی میلانی اخلاص هست و به مرحوم میلانی ارادت داشت و هر موقع به مشهد مشرف می‌شد در مجالس ایشان شرکت می‌کرد. مرحوم میلانی هم از ایشان در منزل خود پذیرایی می‌کرد و با او مأنوس بود.<sup>۱</sup>

مسئله نور مسئله دیگری است. مرحوم حاج هادی ابهری افراد را می‌فهمید و تشخیص می‌داد و این تشخیص به واسطه نور در قلبش بود. او نگاه نمی‌کند به اینکه از دهان این شخص چه حرفی بیرون می‌آید، اصلاً حرف بزند یا نزند، هر چه می‌خواهد بگوید، از همان اوّل نگاه می‌کند و تشخیص می‌دهد. این نور در سعادت انسان مهم است.

این‌گونه افراد فریب نمی‌خورند و کسی نمی‌تواند آنها را با جمله‌سازی و

---

<sup>۱</sup> مرحوم علامه طباطبایی هم روی مرحوم آیت‌الله میلانی نظر داشتند. یادم هست که مرحوم علامه طباطبایی شب‌ها در صحن نو، پشت سر مرحوم آیت‌الله میلانی نماز می‌خواندند متنها در کنار می‌ایستادند. من خودم شخصاً از مرحوم علامه طباطبایی شنیدم که وقتی شخصی راجع به امر تقلید از ایشان سؤال کرد، گفتند: من آقای میلانی را در نظر دارم. مرحوم آقای میلانی مرد بزرگ و با اخلاص و با صفایی بود.

کلمات شیرین و عبارت‌های جذاب فریب دهد و گول بزند. یک ساعت نزد او حرف بزنی اصلاً حرفه‌ایت را نمی‌شنود که چه گفتی، از اوّل نگاه می‌کند ببیند راست می‌گویی و صادق هستی یا نه و صحبت تو تأثیری در تشخیص او نمی‌گذارد.

ما افراد بسیاری را دیدیم که دارای علوم متداول بودند و با فوت‌وفن‌های ظاهری آشنا بودند اما در مسائل حساس و حیاتی زندگی دچار نوسانات و انحرافات شدند و تزلزل‌هایی در آنها پیدا شد و از مسیر حق که سرنوشت زندگی آنها را تعیین می‌کند، کناره گرفتند. چرا که آن نور را نداشتند. کسی که آن نور را دارد، آن نور زندگی او را جهت می‌دهد، ولی کسی که آن نور را ندارد خدا نکند که بخواهد بر اساس منویات و مشتبهات نفسانی حرکتی را پیش بگیرد، آن موقع است که خدا رحم کند که چگونه از این ابزار و آلات و وسایل و علوم متداول برای توجیه مرام خود کمک می‌گیرد و ممکن است دنیایی را به فساد بکشانند.

امام صادق به «عنوان بصری» می‌فرماید:

«هُوَ نَوْزٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيْدُ اللّٰهَ تَعَالٰى اَنْ يَّهْدِيَهُ

؛ کسی را که خدا می‌خواهد هدایتش کند این نور را در قلب او قرار می‌دهد» ولی آن کسی را که خدا نمی‌خواهد هدایت کند آن نور را در قلب او قرار نمی‌دهد، او توجیه می‌کند. من در تجربه شخصی خودم در ارتباط با بسیاری از افراد، دیدم که اینها گرچه دارای معلوماتی بودند ولی چون آن نور را نداشتند یا نور کافی نبود، نتوانستند استفاده کافی و شافی را از زندگی و بار علمی خودشان ببرند. افرادی که به واسطه بعضی مسائلی که مشاهده می‌کنند در دام بعضی از جریانات می‌افتند آن نور را ندارند و نمی‌توانند خلاف را از صحیح تشخیص دهند و گرفتار می‌شوند. انسان یا باید نور داشته باشد یا حداقل با شخص خبیری در ارتباط باشد.

من حدوداً هشت ساله بودم که در سفری بعد از پانزده خرداد سنه چهل و دو به اتفاق مرحوم والد، به مشهد مشرف شدیم و یکی از آقایان طهران هم مشرف بودند. آن موقع مرحوم آقا رضوان الله علیه هنوز کم‌وبیش با بعضی از جریانات



و افراد وابسته به وقایع سنه چهل و دو من جمله آقای مطهری ارتباط داشتند و مسائل را تعقیب می کردند و در بعضی از جلسات شرکت می کردند. اغلب جلسات اینها بعد از نیمه شب برگزار می شد. من آن موقع مطالبی را درباره مسائل انقلاب می فهمیدم و احساس می کردم. به دنبال این قضیه مجلسی در مشهد منزل حجّة الاسلام آقای واعظ زاده خراسانی منعقد شد و مرحوم آقای مطهری از آقا تقاضا کردند که در این مجلس شرکت کنند.<sup>۱</sup> صحبت در آن مجلس، پیرامون کیفیت بیان معارف و تربیت مردم و تزریق فرهنگ اسلامی به دنبال انقلابی بود که در سال چهل و دو انجام شده بود که حالا ما مردم را چطور تربیت کنیم؟ چه مبانی و مسائلی را با مردم مطرح کنیم و چه آمادگی هایی به مردم بدهیم؟ حتی گاهی صحبت اینها به داد و فریاد هم کشید و مرحوم آقای صدایشان بلند شد. در میان اینها کسی که با ایشان درافتاده بود و مطالب ایشان را قبول نمی کرد آقای محمدتقی شریعتی بود.

مجلس تمام شد و ایشان به مسافرخانه آمدند. شخصی که از آقایان طهران بود نیامد، تب داشت و در همان مسافرخانه ای که ما بودیم استراحت می کرد. از ایشان سؤال کرد: شما این مجلس را چگونه یافتید؟ ایشان گزارش اجمالی از قضیه دادند و بعد فرمودند: از این آقا هیچ خوشم نیامد! این قضیه گذشت، تا اینکه چند ماه بعد مجلس ختمی در مسجد ارک طهران تشکیل شده بود که مرحوم آقا هم در آن مجلس شرکت کرده بودند؛ ایشان در یک طرف مجلس بودند و مرحوم آقای مطهری هم درست نقطه مقابل، در طرف دیگر نشسته بودند. وقتی که مجلس تمام می شود آقای مطهری طول مسجد را طی می کنند

---

<sup>۱</sup> افراد شرکت کننده در آن مجلس جناب آقای واعظ زاده بود، دیگری مرحوم آقای مطهری و شخصی به نام آقای طاهر احمد زاده بود که مدتی هم بعد از انقلاب بعضی از مناصب دولتی را داشت، دیگری آقای محمدتقی شریعتی، پدر علی شریعتی و بعضی از افراد دیگر بودند.

و نزد ایشان می‌آیند و می‌گویند: آقا! این شخص به طهران آمده و اگر تمایل داشته باشید ما به اتفاق از ایشان دیدن کنیم. مرحوم آقا به آقای مطهری می‌فرمایند: خیر، بنده تمایلی برای دیدن ایشان ندارم.

آقای مطهری خیلی متغیر می‌شوند و بعد از مکثی به آقا اظهار می‌کنند: پس اگر اجازه بدهید ما به اتفاق ایشان منزل شما بیاییم.

ایشان می‌فرمایند: خیر، به این هم تمایل ندارم. ایشان خیلی متلون و متغیر می‌شوند و خداحافظی می‌کنند و مسئله منتفی می‌شود.

هفده سال از این قضیه گذشت یک روز یکی از آشنایان که با مرحوم آقای مطهری مراوده و جلساتی داشت، منزل مرحوم آقا آمد و من هم نشسته بودم. به مرحوم آقا گفتم:

دیروز منزل آقای مطهری بودم، از جریاناتی که در حسینیه ارشاد اتفاق افتاده و از مسائلی که آنجا گذشته است صحبت به میان آمد.<sup>۱</sup>

آقای مطهری مطلبی را به مناسبت روایت

«المؤمنُ كَيْسٌ»

۲ و روایت

«كَيْسَ الْعِلْمِ بِالْعِلْمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَن يَرِيْدُ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ.»

۳

بیان می‌کرد و گفتم: علم به واسطه تعلّم نیست، ذكاء و کیاستی که در مؤمن هست راه و مسیر او را روشن و طریق او را واضح می‌کند، و او را از مهالک نجات می‌دهد. در این زمینه بحث ادامه یافت

---

<sup>۱</sup> مرحوم آقای مطهری با علی شریعتی اختلافاتی پیدا کرده بودند که به دنبال این اختلافات مرحوم آقای مطهری حسینیه ارشاد را ترک کردند و نرفتند و من در جریان صحبت‌های سری و خصوصی مرحوم آقا با آقای مطهری بودم که ایشان به آقای مطهری فرمودند: «این حسینیه ارشاد نیست، بلکه عُمَرِیه اضلال است.»

مرحوم آقای مطهری حسینیه ارشاد را به‌طور کلی ترک کردند و بعد از این جریان ارتباط ایشان با مرحوم آقا تقویت شد، یعنی هفته‌ای یک مرتبه به دیدن ایشان می‌آمدند.

<sup>۲</sup> غرر الحکم، ص ۴۴؛ عیون الحکم، ص ۳۰؛ جامع الأخبار (للشعیری)، ص ۸۵؛ الدعوات (للراوندی)، ص ۳۹.

<sup>۳</sup> بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

\* جهت اطلاع بیشتر راجع به این مطلب به "اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۴-۳۹" رجوع شود.

و بعد ایشان گفت: من جریانی از آقای طهرانی برای شما نقل کنم ....

و مطلبی را که من خدمتتان عرض کردم برای این شخص نقل کرده بود و ادامه داد:

بعد آقای مطهری گفت: وقتی که ایشان در مسجد ارک جواب سر بالا به من دادند و حتی حاضر نشدند که در منزل با محمدتقی شریعتی، خدمت ایشان برسیم، سال‌ها در فکر بودم که چرا آقای طهرانی این‌طور برخورد کردند و بعد از گذشت هفده سال اخیراً متوجه شدم که حق با آقای طهرانی بوده و من الان به مطلبی رسیده‌ام که این مرد از انحراف آن شخص دیده بودند.<sup>۱</sup>

آقای مطهری رحمة الله علیه مرد بزرگی بود و در علم ایشان کسی شک ندارد، ولی صحبت و مسئله چیز دیگری است؛ مرحوم آقای مطهری به مبانی فلسفی، عرفانی، فقهی و تفسیری وارد بود. به عبارت دیگر ایشان، جامع بود و کتابهای ایشان برای هر قشری مفید است، اینها همه به جای خود محفوظ ولی نور چیز دیگری است؛ یعنی تشخیص بین حق و باطل، مسئله‌ای است که فقط از عهده علم ظاهری و یادگیری بعضی از اصطلاحات و عبارات و مبانی به دست نمی‌آید و به مطلب دیگر هم احتیاج دارد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«تَجِدُ الرَّجُلَ يَتَكَلَّمُ لَا يَخْطِئُ بِلَامٍ وَلَا وَائٍ خَطِيبًا مَصْعَعًا وَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ وَ

تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يَعْبُرُ مِمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ

؛<sup>۲</sup> مردی را می‌بینی خطیب است و مُصْعَع،

یعنی در بیان عبارات استیلاء و تسلط بسیار دارد و یک لام و واو در صحبتش اشتباه نیست ولی دلش مانند شب ظلمانی تاریک است و شخص دیگری را می‌یابی که نمی‌تواند مافی الضمیر خودش را بیان کند و قدرت بیان و تکلم ندارد ولی دلش مانند چراغ روشن است.»

بعضی در پروراندن مطالب حذاقت دارند و اگر مطلبی را به آنها بدهید که من باب‌مثال راجع به دروغ، عدالت یا نفاق صحبت کنند مثال‌ها و حکایات زیبا بیان می‌کنند و اگر دو ساعت هم حرف بزنند انسان اصلاً خسته نمی‌شود و یک لام و یک واو در صحبتشان اشتباه یا تکرار نمی‌شود. اگر شخصی

<sup>۱</sup> رجوع شود به "اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۲-۳۴".

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۴، ص ۲۱۰؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۲۲: عَنْ عَمْرٍو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لَنَا ذَاتَ يَوْمٍ: تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَخْطِئُ بِلَامٍ وَلَا وَائٍ خَطِيبًا مَصْعَعًا وَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ وَتَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يَعْبُرُ مِمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ.

یک جمله را در یک ساعت دو بار تکرار نکند می گویند خیلی بلاغت دارد. مسئله بلاغت و صحبت و ایراد مطالب، با دل پاک و صاف و نورانی دو تاست و ارتباطی با هم ندارند. بعضی از سیاستمداران و حکام با صحبت خودشان چنان تحوّل ایجاد می کردند که تمام افراد را منقلب می کردند. می گویند وقتی که هیتلر دو سه ساعت صحبت می کرد تمام افراد شیفته او می شدند و خود را برای جان فشانی به هر جهت آماده می کردند. در روایت داریم بعضی از اقسام صحبت، سحر است: «وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا».

سحر این است که شما قوای دراکه شخص را تحت تسخیر قوای تخیلی خودتان در بیاورید به طوری که دیگر نتواند فکر و تعقل کند و فکرش را به کار بیندازد، یعنی حق را به جای باطل و باطل را به جای حق تلبیس و عوض کنید. بیان هم،

---

<sup>۱</sup> من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹.



همین طور است؛ بعضی از اقسام بیان که در آن بلاغت و شیوایی به اوج می‌رسد چنان فرد را مجذوب می‌کند که قوه دراکه او را می‌گیرد و پس از جذب شدن، نمی‌تواند اصلاً درست فکر کند. شخص دیگری قدرت بیان ندارد ولی دلش مانند چراغ روشن است. این همان «

### الْعِلْمُ نَوْرٌ

«است. قلبش درخشندگی دارد و می‌تواند حق را از باطل تشخیص بدهد. امیدواریم خداوند متعال ضمیر ما را به ایمان و نور هدایت منور کند و از آنچه موجب تشویش و اضطراب و تزلزل در ثبات قدم ماست دور کند. خودش دست ما را بگیرد و ما را هم از نور هدایتی که تمام بزرگان و اولیاء خودش را منور به آن نور کرده است بی‌نصیب نگرداند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ